

سلسله مباحث تفسیری
دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

استاد محمد رضا شایق

جلسه چهارم – دوره دوم
(۱۳۸۵/۱۰/۰۶)

صندوق پستی:
۸۹۱۹۵۳۱۷۱

www.vela.ir

واحد تفسیر دفتر فرهنگی
هیئت انصار ولایت دارالعباده یزد

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث جلسات قبل ما در رابطه با مالکیت خدا و حق حاکمیت الهی در جهان هستی و اینکه باید جهان و زندگی مردم و اجتماعات بشری بر اساس اراده الهی اداره شود، به اینجا رسید که تشریح (قانونگذاری) حق خداست «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»^۱ این آیه بیان می کند که حکم و قانون فقط مال خداست. اما یک نکته بسیار ظریفی در اینجا وجود دارد. در بعضی از کتب حدیثی ائمه معصومین (ع) فرمودند: خداوند پیغمبرش را ادب کرد و نیکو ادب کرد «أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ»^۲ بعد از اینکه عقل او کامل شد و به کمال بالا رسید، به او اجازه وضع قانون و تشریح داد. خدا به پیغمبر گرامی اسلام اجازه داد که بعضی از احکام دین را وضع کند و وقتی وضع کرد، خدا هم آن را امضاء کرد. اصطلاحاً به این گفته شده، تفویض. یعنی واگذار کردن اختیار قانونگذاری به پیامبر گرامی اسلام. در واقع این هم تشریح الهی است چون خدا اجازه داده است. اگر یک پله پایین تر بیاییم، می بینیم که به بعضی مردم عادی و به مؤمنین عادی هم یک نوع اجازه قانون گذاری داده شده است. مثلاً در اسلام، قوانین راهنمایی و رانندگی، به خصوص وجود ندارد اما شارع مقدس به ما می گوید: شما بر اساس مصلحت نوعی و نظام نوعی، یک قوانینی وضع کنید که جان مردم و مصالح مردم حفظ شود و هرج و مرج نشود. ما هم براساس آن معیار، علایم عبور و مرور و راهنمایی و رانندگی را وضع می کنیم. بعد مراجع هم می فرمایند: رعایت این قوانین الزامی و شرعاً واجب و تخلف از آنها هم حرام است. شریعت که نباید به ما مثلاً علامت عبور ممنوع یاد دهد یا نصاً به ما بگوید که عبور از چراغ قرمز حرام است. شریعت یک ملاک کلی به ما می دهد که ما بر اساس حفظ مصالح نوعی این قوانین را وضع کنیم. پیغمبرگرامی اسلام چون خود خدا او را ادب کرده است (می دانید پیغمبران و اوصیائشان را خدا مستقیماً تأدیب و ادب می کند. ما توسط پیغمبر و اوصیاء او ادب می شویم و آموزش می بینیم) اختیار قانونگذاری دارد. یک بابی در اصول کافی^۳ است به نام باب تفویض (در اوایل کتاب التوحید که این باب ۷، ۸ تا حدیث دارد). مفاد و مضمون این احادیث این است که خدا پیغمبرش را ادب کرد، او را به کمال رساند، عقلش را پرورش داد بعد گفت: حالا تو حق داری در این مدار و در این قالب، قانون وضع کنی. وقتی پیغمبر قانون وضع کرد خدا هم آن را امضاء کرد. بعد فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»^۴ هر چه رسول به شما گفت و به شما داد، بگیرید «وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۵؛ از هر چه هم شما را نهی کرد، دست بردارید و انجام ندهید. در چند روایت به همین آیه شریفه از سوره حشر استناد شده و در باب تفویض تفسیر شده است. در سوره ص هم خطاب به حضرت سلیمان (ع): «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۶ به همین معنا تفسیر شده که این عطای ماست پس به هر کس خواهی منت نه و ببخش و از هر کس خواهی باز گیر. در واقع امام می خواهند بفرمایند که خدا به حضرت سلیمان هم این اختیار را در شریعتش داده بود که بعضی از احکام را قرار دهد و خدا هم آن را امضاء کند. مضمون این است (تصریح من ندیدم).

۱- آیه ۴۰ یوسف

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۲۶۵ باب التفویض الی رسول الله

۳- همان

۴- آیه ۷ حشر

۵- ص آیه ۳۹

در یک روایتی است که امام مواردی را ذکر می کنند مثلاً می فرمایند: خداوند ده رکعت نماز، واجب کرد. دو رکعت صبح، دو رکعت ظهر، دو رکعت عصر، دو رکعت مغرب و دو رکعت عشاء. پیغمبر به نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت و به نماز مغرب یک رکعت افزود. تعداد رکعات واجب هفده رکعت شد. فقها به آن ده رکعت فرض الله و به این هفت رکعت فرض النبی می گویند (واجبی که پیغمبر آن را واجب کرد)، خدا هم آن را امضاء کرد. خداوند نمازهای واجب را فرض کرد، پیغمبر نمازهای نافله را. نوافل، نمازهایی است که پیغمبر گرامی به عنوان مستحبی در شریعت قرار داد. خداوند خمر را در قرآنش حرام کرد «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱. پیغمبر هر مسکری را حرام کرد مثل آب جو، فقاع و سایرچیزهای مست کننده، خدا هم آنها را جزء شریعت قرار داد. روایات جالبی در اصول کافی است که در آنها موارد بسیار متعددی بیان شده است که جزء اعتقادات شیعه امامیه است و یک باب جداگانه ای در اصول کافی به آن اختصاص داده شده است. پس اینکه ما می گوئیم تشریح حق خداست منافاتی با این ندارد که پیغمبر هم قانونی وضع کند و خدا امضاء کند. مثل بعضی از مدیران که به معاونینشان حق امضاء می دهند. آن معاون از طرف آن مدیر امضاء می کند، این امضاء هم معتبر است. سر این چیست؟ اگر عقل ما به کمال برسد و اینقدر قوی شود که همه مسائل ریزو دقیق و حکمتها را ببینند، ما هم به حکمت این احکام می رسیم و می فهمیم که چرا این نمازها واجب شده است؟ چرا روزه واجب شده است؟ و... و چون عقل پیغمبر گرامی اسلام به کمال رسید و پرده ها از مقابل چشم حضرت کنار رفت و اسرار برای حضرت مکشوف شد و حضرت می دانست که چرا این احکام وضع می شود، خدا به او اجازه وضع حکم داد و بعد هم امضاء کرد. چرا اینطور شد؟ به خاطر اینکه مربی حضرت خود خدا بود. ما روایاتی داریم از زبان اهل بیت(ع) که تصریح به این معنا شده است که پیغمبر گرامی اسلام را خدا تربیت کرده است. از جمله روایتی است که در نهج البلاغه آمده است^۲ در توصیف پیغمبر گرامی می فرماید: از زمانی که از شیر مادر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته خود را شب و روز مأمور کرد که او را تربیت کند و مواظب او باشد حتی پایین تر از حضرت رسول(ص) یعنی حضرت موسی(ع) هم خداوند می فرماید: « وَ لِيُضَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي»^۳؛ تو مستقیم زیر نظر خود من تربیت می شوی. همین روایات از باب تفویض که من عرض کردم در اکثر آنها به این لفظ آمده است «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ»^۴ خدا پیغمبرش را تربیت کرد خیلی زیبا و خیلی خوب. مراد از تربیت، هم تربیت فکری است، هم تربیت اخلاقی. از همه جهات مد نظر است. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: «نَحْنُ ضَنَائِعُ رَبِّنَا»؛ ما تربیت شده خود خداییم. خدا ما را تربیت کرده است، «وَ النَّاسُ بَعْدُ ضَنَائِعُ لَنَا»؛ اما مردم به وسیله ما تربیت می شوند. ما شاگرد خود خداییم، مردم شاگرد ما هستند. پس ببینید اینکه پیغمبر به اذن الهی در جایگاه تشریح می نشیند، چون اذن خداست و عقل پیغمبر گرامی به حدی از کمال رسیده که حکمت احکام را می فهمد، مانعی ندارد.

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۲- کافی ج ۱ ص ۲۴۶

۳- مائده آیه ۹۰

۴- طه آیه ۳۹

۵- بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۷۸ باب ۳۱

در این رابطه ما روایات و بیاناتی از بزرگان داریم که ثابت می‌کند ریشه همه احکام در نهایت در عقل سلیم گذاشته شده است. مثلاً امام صادق(ع) فرمودند «العقل شرع من داخل»؛ عقل شریعت درونی است «و الشرع عقل من خارج»؛ شریعت عقل بیرونی است. این روایت خیلی زیباست. یا قول بزرگان که: «الأحكام الشرعية الطائف في الواجبات العقلية» (این ظاهراً سخن بزرگان و علما است)؛ احکام یا واجبات شرعی، ریشه در احکام یا واجبات عقلی دارد یعنی ما هم اگر عقلمان کامل شود و همه چیز را بفهمیم و درک کنیم، تازه به آنجایی می‌رسیم که اینها باید باشد و درست است. به حکمتها و رازها پی می‌بریم. پس نهایت عقل و شرع، یکی است. اینکه می‌گوییم شریعت، بعضی حکمهایی دارد که مثلاً عقل ما قبول ندارد، این عقل ما نیست این جهل ماست. این درست مثل این است که بگوییم سؤالاتی دادند که علم ما به آنها قد نمی‌داد تا حل کنیم. علم نداشتیم اگر علم داشتیم که آنها را حل می‌کردیم. یک قسمتی جهل بود که این جهل مانع کار ما شد. و الا اگر عقل ما کامل شود متوجه می‌شود که ریشه همه احکام الهی، عقلی است.

فرض کنید که دنیا گفت ما تسلیم شدیم و استدلالهای دین داران را پذیرفتیم. همچنین گفتند که ما نمی‌خواهیم زیر توحید بزنیم و مجبوریم بپذیریم که اراده الهی در ملک و در ملک خدا باید حاکم باشد. حالا چه کسی صاحب ملک است؟ یهودیها می‌گویند: ماییم، ما امت برگزیده ایم. مسیحیها می‌گویند: ماییم چون تعداد ما بیشتر است. مسلمانان می‌گویند: ماییم، دین ما اقوم است. زردشتیها هم در این مسلمانان می‌گویند: ماییم، دین ما اقوم است. زردشتیها هم در این میان خودی نشان می‌دهند. در اینجا بین خودمان نزاع است. ما اول باید نزاع بین خودمان را حل کنیم. با یک حرف خیلی ساده می‌خواهیم این نزاع را حل کنیم. نمی‌خواهیم به طور تخصصی بین ادیان بحث کنیم. گفتیم باید دین اقوم بر جهان حاکم باشد. دین اقوم و دین قیم کیست؟ ببینید سیر بحث ما این بود: خدا خالق هستی است، چون خالق هستی است مالک هستی است. حالا که مالک هستی است، هر مالکی حق تدبیر ملک خودش را دارد. تدبیر خدا نسبت به جوامع بشری چیست؟ دین الهی است. پس حاکمیت دین همان مدیریت خداست. از اینجا ما به ضرورت حاکمیت دین می‌رسیم. سه نظریه در رابطه با دین بود:

۱- دین را در بایگانی بگذاریم: با دلیل گفتیم که این نظریه غلط است.

۲- دین ۵۰ درصد آراء را داشته باشد، دیگران هم ۵۰ درصد آراء. یا دین را شریک کنیم. این هم غلط است چرا؟ گفتیم چون وقتی هستی، بدون شریک، ملک خدا باشد، در تدبیر هم نباید شریک وجود داشته باشد. اصلاً شرک در عبادت، همان شرک در اطاعت است. علامه بارها این را فرموده اند. بنابراین ما نظریه دوم را هم نفی می‌کنیم و می‌گوییم دین، شریک ندارد. گاهی وقتها ما در دفاع از دین عقب نشینی می‌کنیم و می‌ترسیم. برای چه می‌ترسید؟ «و لا تهنؤا و لا تحزنؤا و انتم الاعلون ان كنتم مؤمنين» می‌خوانند ما رو به کعبه، مسیحیها رو به بیت المقدس. ما یک جور نماز می‌خوانیم آنها یک جور دیگر نماز می‌خوانند، شما برترید.

بعضی ها می گویند: دین هم می تواند جامعه بشری را اداره کند. معنای این حرف این است که دیگران می توانند، دین هم می تواند. این حرف غلطی است. غیر دین نمی تواند. که در جای خودش اثبات خواهد شد. اگر چه دشمنان ادیان آسمانی و دشمنان توحید و دشمنان اسلام خصوصاً، سعی کردند قضیه را وارونه جلوه دهند و تا حد زیادی هم موفق شدند، ولی بالاخره یک روزی این حقیقت خواهد شکفت که هر چه تمدن است مدیون انبیاست. ما شراکت دین با غیر دین را قبول نداریم.

۳- حاکمیت دین الهی: راه درست و عقلانی همین است.

کدام دین باید حاکم باشد؟ سه مشکل وجود دارد:

۱- دینها در بسیاری از امور همدیگر را نفی می کنند. مثلاً زردشتیها رو به خورشید نماز می خوانند ما رو به کعبه، مسیحیها رو به بیت المقدس. ما یک جور نماز می خوانیم آنها یک جور دیگر نماز می خوانند. روزه ما به یک شکل است، روزه آنها به شکل دیگری است. آداب متفاوت داریم. حتی در اصول عقاید با هم اختلاف داریم. کدام یک از ادیان درست است و می تواند جامعه بشر را اداره کند؟ این ادیان خودشان یکدیگر را نفی می کنند.

۲- این مشکل که همیشه در جهان به یک نوعی مطرح بوده است و از ذهنهای ناتوان ناشی شده است، این است که می گویند: چیزی به نام حق مطلق وجود ندارد. اینکه بگوییم یک حرفی مطلقاً حق است و ما ادای آن باطل است. مثل کلاس ریاضیات نیست که ما معادله یک مجهولی به چند دانش آموز بدهیم و بگوییم فقط یک جواب صحیح است و هر چه جواب به غیر از آن بدست آمد، اشتباه است. بلکه حرفهای مختلف، هر کدام یک درصدی از واقعیت را دارند و یک درصدی هم از اشتباه و اشکال. بعد می گویند: اینکه چه دینی حاکم باشد بستگی دارد. مثلاً مسیحیت به درد اروپا و امریکا می خورد، آیین بودا با آن روشهای خاص خودش به درد مناطق ژاپن و چین و آن مردم خاص می خورد. آیین اسلام به درد ایران و عربستان و منطقه خاورمیانه می خورد. آن برای آنجا حق است. این هم برای اینجا. اصطلاحاً به این عقیده هم «پلورالیسم» گفته می شود.

این مشکل که خیلی هم دشمنان اسلام خصوصاً و سایر ادیان عموماً روی آن مانور می دهند این است: می گویند: دین در حدی که یک مکملی باشد برای نیازهای بشری و گاهی اوقات که مردم از سر و صدای ماشین خسته می شوند بروند در کلیسا یا مسجد و خستگی از تنشان در رود و تنوعی برای بشر باشد، کافی است. بیشتر از این، دین را در جامعه دخالت ندهید. دلیلش هم این است که جدیدترین دین آسمانی ۱۴۰۰ سال عمر دارد، بقیه که بیشتر. مسیحیت ۲۰۰۰ سال، یهودیت هم نزدیک به ۳۰۰۰ سال. دینی که ۳۰۰۰ سال یا ۲۰۰۰ سال یا ۱۴۰۰ سال پیش آمده است، چطور می تواند جامعه مدرن متمدن امروز را هدایت کند؟ احکام دورانی که مردم سوار اسب می شدند و با شمشیر می جنگیدند و تکنولوژی و پیشرفت نبود، چطور می تواند در عصر امروز بشر را به سر منزل مقصود برساند و جوابگوی نیازهای مادی و معنوی بشر حاضر باشد؟ ما باید ابتدا مدعیان را بیرون کنیم. بالاخره تکلیف اینکه حاکمیت با کدام دین است باید روشن شود. به سراغ سه دین معروف آسمانی می آییم.

ادیان آسمانی مدعی:

۱- مسیحیت ۲- یهودیت ۳- در ایران ما زردشتیت (اگر چه زردشتیان در کل جهان که مرکزشان بیشتر هندوستان و ایران است و یک کم هم در پاکستان هستند به پنجاه هزار نفر نمی رسند. آمارشان ۴۵ هزار نفر است)

ما می خواهیم اینها را از میدان بیرون کنیم (البته ما هرگز دین حضرت مسیح را نمی کنیم. « لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ »، حتی معتقدیم آیین زردشت هم، آیین آسمانی است. آیین حضرت موسی (ع) آسمانی است این نص قرآن است. چقدر آیات قرآن در مورد حقانیت حضرت موسی و حضرت عیسی (ع) است. (البته زردشت جزء پیغمبرانی است که در قرآن اسمش نیامده است. چند روایت داریم که کتابش آسمانی است، خودش هم پیغمبر خداست. البته اسمش هم در روایات ما نیامده است. ذکر شده که مجوس پیغمبری داشتند، پیغمبرشان را کشتند، کتابش را هم سوزاندند.) ابتدا از دین زردشت شروع می کنیم. می گوئیم: این چیزی را که شما به عنوان دین عرضه می کنید، اولاً بگوئید سندیتش چیست؟ پیغمبرتان کیست؟ می گویند: اسم پیغمبر ما زردشت است. می گوئیم: در کدام تاریخ آمده است؟ تاریخی که در دست ندارند. کجا دنیا آمده است؟ عده ای گفته اند در یمن، عده ای گفته اند در ایران (که در ایران هم جاهای مختلفی گفته اند)، عده ای گفته اند در آذربایجان، عده ای هم گفته اند در بین النهرین. هیچ کدام هم معلوم نیست. تاریخ تولدش کی است؟ می گویند: آن هم اختلاف است. از ششصد سال قبل از میلاد مسیح گفته اند تا ده هزار سال قبل از میلاد مسیح. بعید می دانم هیچ شخصیت تاریخی اینقدر در تاریخ تولدش اختلاف باشد. ۹۴۰۰ سال اختلاف در تاریخ تولد. می گوئیم: شما با این دین می خواهید دنیا را اداره کنید؟ پیغمبرتان که نمی دانید کجا به دنیا آمده است، پدرش که نمی دانید چه کسی بوده است، جانشینش هم نمی دانید چه کسی بوده است، دوران کدام حکومت بوده است، تاریخ تولدش هم که اینقدر اختلاف دارید. این دین هیچ سندیتی ندارد. از اینها می گذریم، شما چه هدیه و تحفه ای برای دنیا دارید؟ می گویند: گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک. می گوئیم: این را که بچه پیش دبستانی هم می داند، گفتار نیک باید بگویند. کار خوب باید انجام دهند. فکر خوب هم باید بکنند. دین آمده تا یک چیز اضافه تری به بشر بگوید. اینکه فطری است. اگر دین هم نبود ما می دانستیم. شما دارید همان حرف فطرت را می زنید. چه چیز اضافه تری دارید؟ شما برای زندگی بشر چه دارید؟ آیا احکام دارید؟ چیزی که به نام احکام ندارید. ما می گوئیم در اسلام شما هر حکمی در هر امر جزئی که خواسته باشید، ما برایتان از ادله یا به صورت صریح یا به صورت انطباق بر یکی از عموم استخراج می کنیم و به شما می دهیم. شما تا به حال شنیدید که از یک فقیهی سؤال شود در یکی از مسائل و او بگوید ما در اینجا حکم نداریم و اسلام در اینجا ساکت است؟! می گوئیم: این دین نمی تواند دنیا را اداره کند. بحث اداره جهان است. یک دانشجویی به من گفت: یک آقای به من گفته که خدا اسلام را برای مردم عربستان فرستاده است، مطابق فکر آنها. برای ایران زردشت خوب است و زردشتیت. برای غرب هم مسیحیت خوب بوده است.

من به این بزرگوار گفتم به آن شخصی که این حرف را زده است بگو که اولاً دعوت به اینکه راست بگویید، خیانت نکنید، مال یتیم نخورید، به پدر و مادر احترام بگذارید، به عهدتان و عقدهتان وفا کنید، با مردم خوب رفتار کنید، عدالت را رعایت کنید، اطراف فحشاء و منکر نگردید، صلح رحم بهجا بیاورید، این موارد که شرق و غرب و ایران و عربستان ندارد، این مال همه جاست. ثانیاً همین زردشت و زردشتیت در ایران ۱۲۰۰ سال قبل از اسلام بود، ما چند دانشمند در این سالها در ایران داریم؟ چند کتاب که بگوییم این در سایه آیین زردشت توسط فلان دانشمندی نوشته شده است، داریم؟ یک بیت شعر نداریم. یک اثر علمی که بتوان یک قیمت علمی روی آن گذاشت نداریم. حتی یک اثر غیر علمی نداریم. یک کتاب داستان هم نداریم. اسلام که آمد، آیا ژنتیک مردم عوض شد؟! مگر همین ایرانیها نبودند. یا شانس بود که همه نوابغ و دانشمندان بعد از آمدن اسلام ظهور کنند. چه اتفاقی افتاد؟ اگر آن دین برای ایران خوب بود چرا آن وقت این اتفاق برای ایران نیفتاد؟ چطور شد این اسلام هر جا رفت درخشش ایجاد کرد؟ اینها سؤالات بی جواب است. اگر بگویند: می خواهیم هویتت را نفی کنیم و دین شما جعلی است، یک پیغمبری که بیش از ۹۰۰۰ سال اختلاف در تاریخ تولدش است، کتابش را خود موبد های شما می گویند آتش زدند و موبدان بعد از عصر زردشت هر چه در ذهنشان بوده است نوشته اند، نمی دانید کجا بوده است، قبرش معلوم نیست کجاست، چه جوابی می خواهید به آنها بدهید؟ غیر از این است که فوراً به اسلام پناه می برید و دامن اسلام را می گیرید که ای اسلام به کمک ما بیا! می گویند: در اسلام دین ما تایید شده است. امیرالمومنین فرمود: «کان لهم نبیاً فقتلوه و کتاباً فاحرقوه»؛ پیغمبری داشتند، پیغمبرشان را کشتند، کتاب آسمانی هم داشتند، آن را سوزاندند. هویت شما توسط اسلام تأیید شد. آیا غیر از این است که در آیین شما و در احکام شما آمده که خواهر و برادر می توانند با هم ازدواج کنند؟ درست است مخفی می کنید، آبروداری می کنید ولی اگر کسی آن را در آیین شما پیدا کرد چه می کنید؟ باز هم آن را انکار می کنید؟! همین الآن در یزد هستند زردشتیانی که خواهر و برادر هستند، فرزند هم دارند. چاره ای ندارید جز اینکه به اسلام پناه بیاورید. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرمایند: در بعضی از شرایع آسمانی ازدواج خواهر و برادر جایز بوده است من جمله شریعتی که حضرت آدم (ع) مأمور بود که از آن پیروی کند. به خاطر همین هم دختر و پسرش با هم ازدواج کردند. ایشان می گویند: قبح ذاتی ندارد. قبحش به خاطر تشریح است. مجبورید دامن اسلام را بگیرید که ای اسلام اینجا هم به داد ما برس. آن وقت این حق نمک ادا کردن است که راه بیفتید و جوانان ما را زردشتی کنید؟! شما که بدون اسلام هویت ندارید. شما نمی توانید جهان را اداره کنید. به سراغ مسیحیان می آییم. می گوئیم: شما بفرمایید: پیغمبرتان کیست؟ می گویند: حضرت عیسی. می گوئیم: علیه السلام، رحمت خدا بر او و بر مادر بزرگوارش باد. کتابتان چیست؟ می گویند: انجیل. می گوئیم: بیاورید. چهار کتاب می آورند. می گوئیم: کدام یک کتاب شماست، چهار کتاب از آسمان آمده است؟ می گویند: نه یک کتاب آمده است. می گوئیم: شنیدیم ۱۰ کتاب دیگر هم بوده است که آنها را سوزانید تا کمتر آبروریزی شود. آنها چه بوده است؟ می گویند: آنها را بزرگان ما هر چه یادشان بوده است نوشته اند و جنگها و فتنه های شده و کتب در دست بزرگان بوده است و اختلاف شده است و

بالاخره به صورت امروزی در آمده است. می گوییم: یعنی خدا چهار کتاب بر حضرت عیسی(ع) نازل کرده است؟ می گویند: نه یکی. می گوییم: پس چرا چهار تا است؟ بالاخره انجیل واقعی کدام است؟ همه آنها یکی است؟ همه آنها درست است؟ قطعاً این طور نیست. این آقای موریس بوکای (مسیحی زاده است. هم پدرش، هم مادرش و هم خودش. بعد مسلمان شده است) در کتاب مقایسه بین تورات و انجیل و قرآن و علم، نزدیک به ۱۵۰ صفحه تعارضهای انجیل کنونی با قطعیات علم را نوشته است. اینها را چه می گویند؟ شما می خواهید با اینها دنیا را اداره کنید؟ دین که نمی تواند بر خلاف واقعیت ها صحبت کند؟ شما بگردید در قرآن یک کلمه پیدا کنید که امروز بشر قطعاً به صورت علمی ثابت کرده باشد، و قرآن خلاف آن را گفته است. اگر پیدا کردید ما همه حرفها را پس می گیریم و زمام را به دست شما می دهیم. همین آقای موریس بوکای در آن کتابش می گوید که هیچ تعارضی بین قرآن و علم وجود ندارد. هر چه علم به طریق قطعی ثابت کرده است، قرآن هم همان را گفته است. آیا شما اینجور دینی را دارید؟ اینکه وضعیت کتابتان. پیغمبرتان کیست؟ ما می دانیم کیست. فرض کنید اسلام نبود و شما می خواستید خودتان با اسناد خودتان پیغمبرتان را معرفی کنید، از قرآن ما مایه نگذارید، پیغمبرتان کیست؟ می گویند: حضرت عیسی. می گوییم: پدرش کیست؟ می گویند: پسر خداست. می گوییم: امروز چه کسی این حرف را از شما قبول می کند؟ این حرفها شبیه رؤیاهای نشدنی است؟ یعنی یک انسانی فقط مادر داشته و در این دنیا زندگی کرده است؟! خیلی چیز عجیبی است! شما امروزی خواهید به جهان متمدنی که می خواهد بر هر چه که نتوان پشت میکروسکوپ و تلسکوپ دید، خط بطلان بکشد، بگویند که یک انسانی بوده است که پدر نداشته و از یک مادر به دنیا آمده است؟ فوراً علم میگوید: این از نظر علمی مردود است و یک خط بطلان روی آن می کشد. می گوییم: قبرش کجاست؟ می گویند: نمی دانیم. پدر که نداشته است. قبرش هم معلوم نیست کجاست. کتابی هم که به او نسبت می دهند، معلوم نیست که کدام یک است؟ چه از احکام دارید؟ می گویند: ما احکام که نداریم، یک مشت نصیحت داریم. می گوییم: با نصیحت می خواهید دنیا را اداره کنید؟! بالاخره حکم قصاص چیست؟ حکم حدود، دیات، قوانین، معاملات، تجارت، سیاست چیست؟ می گویند: ما برای اینها حکم نداریم ما فقط احکامی داریم که شما باید اخلاق داشته باشید، محبت داشته باشید. این دین که به درد اداره دنیا نمی خورد. مجبورید به سراغ اسلام بیایید. شما هم مثل زردشتیها باید بگویند: ای اسلام! به داد ما برس الان ما را نفی می کنند. اسلام با بازوان قدرتمندش به سینه مخالف می زند و او را از میدان به در می کند. اینقدر زیبا و جالب و عالی برای موحدین عالم مسئله را جا می اندازد که همه قانع می شوند. مجبورند قانع شوند، ولی نعمت شما اسلام است. درست است که قرآن از شما انتقاد کرده است به خاطر بعضی از حرفهای کفر آمیز که عیسی پسر خداست (البته همه آنها نمی گویند، بعضی از آنها می گویند) ولی همین قرآن در عین انتقاد، هویت شما را حفظ کرده است. نگذاشته است شما را نفی کنند.

به یهودیها می گوییم: شما به بشریت چه تحویل می دهید؟ یک کتابی که بعضی از احکام آن خجالت آور است و قابل گفتن نیست. یعنی حضرت موسی علی نبینا و آله علیه و علیهما السلام این حرفها را از طرف خدا آورده است؟! مثلاً آدم چون از درخت علم خورد، با سواد شد، خدا گفت: دیگر لیاقت نداری، به زمین برو.

بهشت جای بی سوادهاست. یا یک روز آدم مخفی شد، خدا دنبالش می گشت، بعد می گفت: آدم کجا رفتی من تو را نمی بینم؟ اینها را می خواهید به بشریت عرضه کنید؟ ما یک دینی داریم که جواب تمام نیازهای بشر را می دهد. در قانونگذاری، بهترین قانونهای عالم را نوشته است. در تربیت بشر، بهترین اصول و ساده ترین، کوتاهترین و پر بازده ترین روشها را بکار برده است. توسعه هماهنگ به بشر می دهد. توسعه مکتبهای دیگر، ناهمگ است.

توسعه نمی دهند. در هر زمینه ای که نگاه کنید، می بینید اسلام زیباترین و دقیق ترین احکام را دارد. می گوئیم: دین اقوام این است. شما یک حدیثی را که می خواهید بخوانید، با اینکه می گویند: از دو طریق، سه طریق روایت شده است، می گوئید: ما از سه طریق قانع نمی شویم و هنوز شک داریم باید ده سند داشته باشد. آن وقت شما می خواهید پیغمبری که نه تاریخ تولدش معلوم است، نه جای تولدش، نه سندی دارد و نه کتابی، دینش را به جهان عرضه میکنید باید در همه زمانها آبرومند باشد. احکامش عاقلانه باشد. مثلاً در هندوستان هست که بعضی از دخترها را طبق مراسمی به معبد می آورند، بعد مار سمی می آورند که این دختر را می کشد، بعد بدن مرده اش را بالای سر یک مجمر آتشی آویزان می کنند، این بدن می سوزد، آرام آرام چربیهای او می ماند، بعد آنها را به عنوان تبرک می خورند. شما این دین را می خواهید به دنیا عرضه کنید؟ یکی از مشکلات این است که هر چه ارزش بیشتری دارد، بدل تقلبی بیشتری هم از آن ساخته می شود. هیچ کس نمی رود آهن تقلبی بسازد یا حلبی تقلبی بسازد ولی طلای تقلبی می سازند چون طلا قیمت دارد. دین که قلبی ساخته می شود به خاطر این است که قیمت دارد. ما قبول داریم که دین قلبی هم جعل میشود ولی این به این معنا نیست که هر چه دین وجود دارد، بد است مثل کسیکه بدل خریده و بگوید اصلاً طلا وجود ندارد. این حرف درستی نیست. باید بگردیم اصل را پیدا کنیم. البته ما قبول داریم که هنوز ادیان آسمانی یک ته مانده ای از رمق معنویت دارند. الآن در امریکا خیلی از روانشناسان امریکایی می گویند که دین درمانی بهترین راه درمان افسردگی است. همین مسیحیت بهتر از راههای دیگر است.

پایان ساعت اول- جلسه چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از دوستان بزرگواری یک مطلبی را در یکی از جراید آوردند به من نشان دادند که برای اینکه وجه صحبتهای ما معلوم شود من آن را می خوانم. یکی در رابطه با نشریات داخلی ماست که نوشته اند روزنامه های مردم سالاری، آفتاب یزد، آینده نو، اعتماد، تهران امروز و هفته نامه امید جوان با انتشار تصاویر اهانت آمیز از حضرت مسیح(ع) و حضرت مریم (س) و رسمیت بخشیدن به بابا نوئل به عنوان نماد پیامبر اولوالعزم الهی میزان شناخت و ارادت خود را نسبت به حقایق قرآن کریم پیرامون حضرت مسیح و مادر بزرگواریشان نشان دادند. واقعاً باید تسلیت گفت و واقعاً جای تأسف است. تبلیغ از اقلیتهای مذهبی در نظام اسلامی به نص قانون ممنوع است ولی من روزنامه هایی در همین یزد سراغ دارم که یک صفحه از روزنامه اشان را به اقلیتهای مذهبی اختصاص داده اند و معمولاً هم تبلیغ است. آیا این درست است که یک عده ای بیایند این دینی که دیدید ما یک اشاره به آن

کردیم سست بودنش آشکار گشت و اگر بخواهیم در وادی منطق آن را بیاوریم با یک تلنگر از موضعش خارج میشود، آب و رنگ به آن بزنند و آن را تبلیغ و ترویج کنند آن هم با پول یارانه ملت مسلمان؟ ما از دفاع کردن عقلانی می ترسیم که نکند به اقلیت ها بر بخورد، ولی آنها در کشورشان رسماً به پیغمبر ما توهین می کنند. سیرتوهین کشورهای اروپایی به پیامبر اعظم (ص) همچنان ادامه دارد. عکس زشت و سبک می کشند. ۱۲،۱۳ میلیون نسخه از آن کتاب آیات شیطانی را چاپ کردند و در اختیار کشورهای مختلف از جمله کشورهای اسلامی قرار دادند. واقعاً جای تأسف دارد. ما وقتی می خواهیم از دین خود عقلانی دفاع کنیم، دیده می شود که بعضی ها می گویند حالا چون به اقلیت ها بر می خورد چیزی نگویند. خب بر بخورد. او رسماً می گوید: که من پیغمبر تو را قبول ندارم، من نگویم دین تو اشتباه است؟ من آیین مسیح را به عنوان شریعت منسوخ شده قبول دارم. این چیزی هم که تو ارائه می دهی آن نیست که حضرت عیسی (ع) ارائه دادند. خب ناراحت شوند. ما ناراحت نمی شویم که آنها در کشورشان رسماً به پیغمبر ما توهین می کنند. پیغمبر ما را مظهر ترور می دانند. عکسهای زشت می کشند، بعد ادعای دموکراسی و آزادی هم می کنند. به فریاد اعتراض صدها میلیون مسلمان هم هیچ توجهی نمی کنند. گویی اینکه اینها هیچ حق حیاتی ندارند. اینها دردهایی است که باید در دل ما باشد و یک مقدار این غیرت تدافعی ما افزایش پیدا کند و شجاعانه تر، قویتر، نیرومندتر از اسلامان دفاع کنیم تا فردای قیامت خدا نگوید که تو چه سربازی برای دین بودی که هیچ دفاعی نکردی؟! اسلام: احکامش بسیار روشن است و اصلاً قابل خدشه نیست. تمام ایرادهایی که مخالفین ما به صورت ظاهری نسبت به احکام اسلام وارد کرده اند، علمای ما با براهین محکم و دندان شکن جواب دادند. به همین خاطر هم است که وقتی دعوت به مناظره می شوند در هیچ میدانی حاضر به مناظره نمی شوند و این سنت الهی است که «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»؛ خدا هیچ راه سیطره و تسلطی برای کافرین بر مؤمنین قرار نداده است. امام صادق (ع) فرمودند: مراد، سیطره در بحث و مناظره است (نه سیطره فیزیکی و بدنی). والا امام حسین (ع) مقهور بدنی شد، شهید شد. ائمه ما ظاهراً مقهور بودند. عده ای از ظالمین و طاغیان علی الظاهر بر سرشان مسلط بودند. این نفی سبیل و سیطره ای که در این آیه آمده است امام صادق (ع) فرمودند: سیطره علمی است. اینجاست که می گریزند و حرفی برای زدن ندارند. در همان قدم اول به زمین می خورند. شما کدام خدشه ای می توانید بر شریعت ما وارد کنید؟ روی کدام آیه قرآن می توانید انگشت بگذارید و بگویید که امروز در علم قطعی بشر ثابت شده است که این آیه اشتباه است؟ کتابی که فقط متکفل بحث و موعظه و نصیحت نیست. در همه چیز نظر داده است حتی در عالم تکوین، در علوم مختلف. شما از هر علمی سر نخ در قرآن پیدا می کنید. آقای آلفرد کرنر (دانشمند فیزیک هسته ای) می گوید: من نمی توانم باور کنم که پیغمبر اسلام تصادفاً این حرفهای عجیب را در این رشته پیچیده علمی زده باشد چون یکی دوتا در قرآن نیست که بتوان آن را تصادفی کرد. آن دانشمند ناسا می گوید: هر چه قرآن در مورد ستارگان گفته است، علم هم همان را گفته است. هیچ تعارضی بین قرآن و علم وجود ندارد.

ما چنین دینی داریم. شما فقط بروید یک جلد وسائل الشیعه، کتاب اطعمه و اشربه (خوردنیها و نوشیدنیها) را ببینید که چقدر حقایق علمی ثابت شده به صورت حدیث در این کتاب آمده است.

پیغمبر اینها را از کجا می دانسته است؟ احکام روشن، غیر قابل خدشه، جلالت و رسائی و محکمی بیان کلام قرآن، با زیباترین روش بیان، همراه با تحدی (دعوت به مبارزه) از ویژگیهای دین ماست. مسیلمه کذاب گفته بود: «أَلْفَيْلٌ وَ الْفَيْلُ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْفَيْلُ لَهُ خُرطومٌ طویلٌ وَ ذَنبٌ وَبیلٌ»^۱. یا مثلاً یکی از بیاناتی که آقای میرزا علی محمد باب ادعا کرده است به من وحی شده است این است که شیر خر نخورید، تخم مرغ را نشکنید. مثلاً با این می خواهد دنیا را اداره کند؟ یا مثلاً حسنعلی بهاء، خدای قرن اتم که بیش از دویست جای کتابش به مردم خطاب می کند که ای بندگان من، ای کنیزان من، من هستم آن خدایی که در جلدبشر آمده ام و به زودی از میان شما خواهم رفت و غیب خواهم شد و ... می گوید: کور شو تا جهالم بینی، کر شو تا ندایم شنوی، جاهل شو تا ... یعنی رسماً مردم را به کوری و کری و جهالت و نفهمی دعوت می کند. برای چه؟ برای اینکه راحت بتواند سوار شود. یک پزشکی به من گفت: شما نوشته ای درباره بهائیت داری به من بدهی؟ گفتم: چرا؟ گفت: به خاطر اینکه آنها رسماً مرا به بهائیت دعوت کرده اند. اینها اعلان خطر است. اینها حتی در دوره طاغوت هم چنین جرأتی نداشتند. حتی من خبر دارم که بعضی از این مرتاضها، هندوها، دراویش، ارباب تناسخ و شیطان پرستها دارند تبلیغ می کنند و ما چقدر غافلیم!! مسامحه می کنیم که اگر بگوییم، ناراحت می شوند. خب ناراحت شوند. مگر حرف منطقی ناراحت شدن دارد؟ ما داریم سؤال می کنیم، اگر جواب منطقی دارید جواب دهید، اگر ندارید ادعا نکنید. حق این بود که قبل از اینکه شما جنگ را شروع کنید ما به سراغتان بیاییم ولی ما این کار را نکردیم. شما دیگر با ما در نیفتید. اسلام چیزی نیست که شما بخواهید با آن روبرو شوید. منطق قرآن خیلی محکم است. شما جرأت نمی کنید کتابتان را در بیاورید. اگر کسی به شما بگوید بیایید اینجا تا ما روی کتابتان را بخوانیم شما به مناظره حاضر نمی شوید چون چیزهایی در کتابتان است که خودتان خجالت می کشید کسی آنها را بخواند. اما کتاب ما به دنیا می گوید: «فَاتُوا بِسُورِهِ مِنْ مِثْلِهِ»^۲ تحدی می کند. همه عالم را به مبارزه دعوت می کند. چقدر بین این و آن فرق است؟! چه کسی توانسته است جوابش را بدهد؟ اسرائیل در سال ۱۳۶۰ یعنی ۲۵ سال پیش ۶۰،۷۰ هزار نسخه قرآن درخود اسرائیل چاپ کرد، آیاتی را که در مذمت یهود بود، حذف کرد و آنها را در پاکستان توزیع کرد. چون پاکستان حافظ قرآن زیاد دارد چند روزی نگذشت که قرآنها لو رفت و جمع آوری شد. همین کار را در ایام جنگ نفت در کویت انجام دادند که آنجا هم به سرعت لو رفت و جمع آوری شد. آمدند در ایران کفشهایی وارد کردند که در کف کفشها اسم پیغمبر اسلام بود (فکر می کنم سال ۷۴، ۷۵ بود). آن هم کار اسرائیل بود. شما چرا این کارها می کنید؟ ما یک راه ساده تر به شما نشان می دهیم. بیایید یک سوره ای به اندازه سوره کوثر بیاورید که بتواند یک تنه ای به این سوره کوثر بزند.

۱- تفسیر المیزان ج ۱ ص ۱۶۸ ذیل تفسیر آیه ۲۳ و ۲۴ بقره
۲- بقره آیه ۲۳

با این کار ریشه اسلام را کنده اید چون خود قرآن گفته است که نمی توانید بیاورید. چند بار هم تخیل کرده است. چرا چیزی نمی گویند؟ شما این همه زبان شناس دارید مثلاً آقای گلدزیهر یهودی در سال ۱۸۵۰ اولین کتاب در تاریخ قرآن را نوشته است (تمام قرآن را به دقت خوانده است، به زبان عربی هم تسلط کامل دارد). . شما از اینها کم دارید؟ آنها را در یک کنفرانس جمع کنید بگویید عقلهائتان را روی هم بریزید و یک چیزی شبیه قرآن، در حد یک سوره بیاورید. برای چه اینقدر هزینه می کنید و کتاب آیات شیطانی را با نسخه ده، دوازده میلیونی در دنیا پخش می کنید؟! چون می دانید که هم‌اورد این میدان نیستید. یک کتابخانه در امریکا است که صد میلیون نسخه کتاب در آن است (کتابخانه وزیری یزد آخرین آماری که من در سال گذشته گرفتم ۴۸۰ هزار نسخه کتاب دارد. سومین کتابخانه ایران هم است) میلیون ها نسخه کتاب دیگر هم در جهان است که در آنجا نیست. صدها میلیون کتاب هم نوشته شده است که یا در دسترس نیست و یا چاپ نشده است. هیچ مؤلفی جرأت کرده که بگوید بیاورید یک سطر مثل کتاب من بیاورید؟! و اگر گفته بود رسوا نمی شد؟ اگر آقای اینشتین که می گویند نابغه غرب در قرن حاضر است، گفته بود که مردم من این کتاب را نوشته ام، اینها نظریات و حرفهای من است، اگر می توانید یک حرفی مثل این بیاورید، کوس رسوایی اش زده شده بود چون نظریه بیگ منگ آقای هابل نظریه او را ابطال کرد. دین پیغمبری که در ۱۴۰۰ سال پیش در شبه جزیره عربستان ظهور کرد و درسی نخوانده بود، مکتبی نرفته بود، مردم فرهیخته ای هم اطرافش نبودند و یک حرفهایی زد که همه عالمان و اندیشمندان اعصار و قرون در مقابلش به زانو در آمدند، کجا و دینی که پیغمبرش معلوم نیست کجاست؟ کجا به دنیا آمده است؟ پدرش کیست؟ کی به دنیا آمده است؟ کتابش چیست؟ آیا این کتاب مال او است یا تحریف شده؟ کجا. اینجا باید این شعر را خواند:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
 عرض خود می ببری و زحمت ما می داری
 زندگی پیغمبر اسلام قبل و بعد از بعثت کاملاً واضح و روشن است. اخلاق نیکویی که پیامبر داشتند. هیچکس در این تردید ندارد. حتی خود مستشرقین می گویند که مثلث موفقیت پیامبر یکی اخلاق کریمه ایشان است، در نسبش، در اخلاقش، در کرامتش. تاریخ حتی به صورت جعلی یک دروغ، یک خیانت، یک فعل سوء به پیغمبر اسلام نسبت نداده است. این افتخار ماست. شما حرفهایی که خودتان به پیغمبرانتان نسبت داده اید زشت است. قصه حرمسراهای حضرت داود را در تورات می توانید امروز در دنیا مطرح کنید و بگویید این پیغمبر ما بوده است؟ جریان معاشقه حضرت یوسف را که خیلی زشت است و در کتبشان آورده اید آیا اینها حرف خداست که به پیغمبر خدا نسبت ناروا دادید؟ چهارمین مطلب، مناسبت احکام نورانی اسلام با نیازهای جامعه بشری است که این خود، یک بحث خیلی مفصلی دارد. پس اسلام، دین قیم است.
 حل مشکل دوم: این مشکل این بود که عده ای می گویند: هیچ حق مطلق وجود ندارد. طرف گفته بود: شما راست می گویی ولی حق با ایشان است. او درست می گوید، یک کمی هم غلط می گوید. این آقا هم درست می گوید، یک کمی هم غلط می گوید. همه حرفها را که روی هم بریزیم، همه خوب می شوند.

بگذارید صهیونیست برای منطقه ای باشد و مسیحیت هم برای جایی باشد، اسلام هم برای یک جایی و بی حجابی هم برای یک جایی و حجاب هم برای جایی و ... حقی نیست، باطلی هم نیست. همه یک بهره ای از حق دارند. همه خوبند. چه دلیلی بر بطلان این حرف است؟ آنها معتقدند که همه عقیده ها به این صورت هستند که یک بخشی از آنها اشکال دارد، یک بخشی هم از آنها خوب است. باید بگردیم خوبهای آنها را پیدا کنیم. هیچ حکومتی مطلقاً حق نیست. یک حکومت می گوید: فقط من. مردم هم به او رأی می دهند، روی کار می آید چند تا کار خوب می کند، چند تا کار بد. یک آقای دیگر می گوید: دیدید این طرف کار بد کرد، حالا به من رأی دهید من چه خواهم کرد و ... (متأسفانه این نهالهای شوم میدان روییدن دارد. چرا؟ چون دوران هجرت خورشید عالم تاب امام عصر(عج) است.) پس می گویند: اینکه بگوییم یک عقیده ای مطلقاً درست و به غیر از آن هر چه هست باطل است، این حرف منصفانه ای نیست. هر دینی یک طراوتها و جاذبه هایی دارد، یک اشکالات و خرافاتی هم دارد. باید همه را سر این سفره راه داد. به همه باید گفت که بخشی از حق با شماست. نزاع ادیان را باید اینطور حل کرد. اولین حرف ما این است که آیا این عقیده شماست؟ می گویند: آری، ما معتقد به پلورالیسم هستیم. می گوئیم: پس شما هم یک عقیده دارید. می گویند: بله. می گوئیم: آیا این عقیده شما کاملاً درست است یا بخشی از آن درست و بخشی نادرست است؟ دو جواب می توانند بدهند. یا بگویند: نه! استثنائاً این یکی کاملاً حق است. می گوئیم: حالا فهمیدید؟! چطور به خودتان که رسید حرف حق پیدا شد! پس قبول کردید می تواند حقی وجود داشته باشد. به محضی که اذعان کنید که عقیده شما درست است، به بطلان آن اذعان کرده اید. یعنی اثبات آن باعث نفی آن است. پس با این اوصاف ما می توانیم بگوییم که یک حرف حق، بقیه باطل. ممکن است جواب دهند که نه ما این را نمی گوئیم. این عقیده و نظریه ما هم به این صورت است که یک بخشی از آن درست است و یک بخشی غلط. می گوئیم: پس این عقیده به درد نمیخورد چون خودت می گویی همه حرف من درست نیست. مجبور هستی که بپذیری این عقیده درست نیست و حرف حق هم وجود دارد.

مطلب دوم: اینکه بگویید: همه را مجموعاً که حساب کنیم، ارزششان تقریباً یکی است. حالا فرض کنید در شمال درخت زیاد است ولی در یزد آب و درخت نیست در عوض معادن اورانیوم وجود دارد. خدا به صورتی دیگر جبران کرده است. این آقا قدی کوتاه دارد ولی همت بلند دارد. آن آقا مال زیادی دارد ولی در عوض اولاد خوب ندارد. در واقع افراد معتقد به این عقیده مسائل را به این صورت نگاه می کنند. می گوئیم: شما بین کور و بینا به یک اندازه ارزش قائل هستید و آنها را یکی می دانید؟ اگر بگویند ما یک فرزند عقب افتاده فلج از نظر مغزی و ذهنی و جسمی به شما می دهیم، چه فرقی می کند همه خوب هستند، شما قبول می کنید؟ شما حاضر هستید پول یک کیلو طلا را برای یک کیلو نقره یا یک کیلو آهن بدهید؟ حاضرید زشت را بگیرید، زیبا را بدهید؟ بین عالم و جاهل فرق نمی گذارید؟ پس آقایان امریکاییها چطور آمدید در فاصله بیست سال یا هجده سال، ده میلیون مغز نخبه جهان سوم را ربودید؟ پس شما چرا فرق می گذارید؟ قرآن کریم، کتاب همیشگی است،

«قُلْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ»^۱؛ (ببینید منطق، چقدر کوبنده است) به نظر شما ظلمت و نور یکی است؟ پس چرا این همه پول خرج برق می کنید و برای روشنایی پول می دهید؟! شما می گوید هم ظلمت خوب است و هم نور و هر دو با هم برابر هستند؟! « هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ آیا آنهایی که می دانند با آنهایی که نمی دانند مساوی هستند؟ آیا انسانی که مقید به قوانین الهی است با انسان بی بند و بار یکی است؟ « أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»^۳؛ آنهایی که کار خوب می کنند و عمل شایسته انجام می دهند مثل مفسدان هستند و ما آنها را مثل مفسدان قرار می دهیم؟ پرهیزکاران را مثل بی بند و بارها در نظر می گیریم؟ آیا همه خوب هستند؟ همه ادیان خوب هستند؟ همه نظریه ها خوب هستند؟ این چه حرفی است که می زنید. خود شما حاضر نیستید این معامله را انجام دهید. درسوره جاثیه می فرماید که: « أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»^۴؛ آیا بدکاران فکر می کنند ما آنها را در مرتبه، مانند خوبان و صالحان قرار می دهیم؟ در دنیا و آخرت آنها را یک جور حساب می کنیم؟ خیلی بد حکمی است که می کنند. من می خواهم اینجا یک اعلان تأسفی هم بکنم. یکی از آقایان در یکی از این تجمعات برای سخنرانی دعوت شده بود، خیلی عارفانه صحبت می کرد که ما عاشق خداییم (می دانید که کلمه عشق حتی یک بار هم در قرآن به کار نرفته است. دلیل هم دارد. این اصطلاحی است که صوفیان آن را در ادبیات ما باب کردند. یک روایت معتبر مسند هم نداریم که در آن کلمه عشق بکار رفته باشد. روایت مرسل داریم که گفتند آن را دیگر نخوانید چون سندش معلوم نیست.) و جهان هم که اثر معشوق ماست پس هر چیزی در دنیاست ما آن را دوست داریم. بعد هم یک مثال خیلی عارفانه ای زدند که شما محبوبی دارید که خیلی او را دوست دارید و خیلی به او علاقه دارید. بعد به او می گوید: یک امضاء اینجا بکش. وقتی امضاء کشید، نمی گویی چرا امضاء را کج کشیدی یا چرا راست کشیدی؟ شما کار کج و راستی امضاء نداری، امضاء محبوب را می خواهی. (یا یک مادر شهیدی که مثلاً یک پیراهنی از فرزندش مانده است نمی گوید این پیراهن چه قیمتی دارد؟ می گوید: این به اندازه دنیا برای من می ارزد چون اثر فرزندم است.)

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست لذا هر مخلوقی اثر خداست و آثار خدا را باید دوست داشت . از این حرفها می زد. می گوییم: پس آقای محترم بیایا برای ما روشن کن که تکلیف معاویه و علی چه می شود؟ معاویه را که شیطان خلق نکرده است، او مخلوق خداست، علی هم مخلوق خداست منتها علی امضاء راست است، معاویه امضاء کج ولی چون هر دو اثر محبوب هستند ما باید هر دو را دوست داشته باشیم، آیا این درست است؟! به این می گویند: پلورالیسم خزنده. از در آن را بیرون کردند، از پنجره وارد می شود (به اسم عرفان). چرا مغالطه می کنید؟ این قرآن است.

۱- زمر آیه ۹
۲- جاثیه آیه ۲۱

۳- رعد آیه ۱۶
۴- ص آیه ۲۸

همانطور که قبلاً هم گفتیم قرآن می گوید: « أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ »؛ آیا ما مؤمنان صالح را مثل مفسد قرار می دهیم؟ این چه حرفی است که می زنید؟! می گوییم: اشکالی ندارد ما یک ظرف آب لجن بر می داریم، وقتی که این آقا در حال سخنرانی هست آن را روی سرش خالی می کنیم. می گوید: چرا اهانت کردید؟ می گوییم: آقا صبر کن! این لجن را هم خدا خلق کرده است، با گلاب فرقی ندارد. چطور شد که عکس العمل نشان دادی و این را اهانت تلقی کردی؟ چرا همه چیز را با هم قاطی می کنید؟ کجای اسلام و کجای قرآن این حرفها زده شده است؟ اینها عرفان من درآوردی است. عرفانی که از مجرای اهل بیت به حقایق نرسد، منحرف است. آن آقا عرفانش این است که انسان وقتی به کمال رسید « سَقَطَتِ الشَّرِيعَةُ »؛ شریعت ساقط می شود. می گوییم: آقای درویش چرا نماز نمی خوانی؟ می گوید که ما به مرتبه عرفان کامل رسیدیم، نماز مرکب است شما سوار مرکب می شوید تا به مقصد برسید، وقتی به مقصد رسیدید آیا از مرکب پیاده نمی شوید؟ یکی از اساتید به رئیسشان گفته بود که چرا نماز نمی خوانی؟ همین جواب را داده بود. گفته بود: شما بالاتر هستید یا علی ابن ابی طالب؟ گفته بود: من خاک پای علی هم نمی شوم. گفته بود: علی در کجا شهید شد؟ گفته بود: در مسجد. چکار می کرد؟ گفته بود: در حال نماز بوده است. گفته بود: تو از علی بالاتری یا تو از او واصل تر هستی؟ به هر حال این منطق محکم قرآن است. این حرفها که همه امضاء خدا هستند، غلط است. ما بینات داریم. ما حرفهای روشن داریم. همان چیزی که فطرت می گوید. شما چطور از آدم متخلف بدتان می آید آیا این اشتباه است؟ فرض کن در خانه ات دو بچه داشته باشی که یکی شرور باشد به طوریکه هر کاری می کنی او عمداً بر خلافش را انجام می دهد و یکی هم تا اجازه ندهی آب نمی خورد آیا هر دو را به یک اندازه دوست داری؟ پس این عقیده هم، عقیده درستی نیست. یک بحثی در اینجا مطرح می شود که این بحث خیلی ریز و طولانی است که ما وارد جزئیات آن نمی شویم و آن بحث نسبت در اخلاق است. اینکه بعضی ها می گویند: اخلاقها نسبی هستند. و بعضی ها هم می گویند: همه ارزشها ثابت هستند. بعضی ها می گویند: ارزشها نسبی هستند، گاهی وقتها خوب هستند و گاهی وقتها بد یا نسبت به بعضی ها خوب هستند و نسبت به بعضی ها بد هستند. که این بحث را هم در جای خودش بیان می کنیم.

مشکل سوم: دینی که ۱۴۰۰ سال پیش، آن هم در یک شبه جزیره وحشت و نفرت و بی فرهنگی آمده است، چطور می خواهد امروز این جهان متمدن را اداره کند؟ آن احکام چطور می تواند امروز بشر را به سعادت برساند و پاسخگوی نیازهای عمیق بشری باشد؟ حل این مشکل را به جلسه بعد موکول می کنیم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد